

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دوره - سی و هشتم
شماره - ۲

اکنون از ما

شماره - دوم
اردیبهشت ماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

پروفوریان ریپکا

خاقانی

پروفوریان ریپکا مستشرق دانشمند چکسلواکی که چندی قبل در پراگ در گذشت مدت پنجاه سال عمر خود را صرف تحقیق و تدقیق در ادبیات و آثار بزرگان شعر فارسی نمود و متجاوز از صد جلد کتاب در این زمینه از خود بیادگار گذارد . چندین بار بایران سفر نمود و در نخستین سفر خود متجاوز از یکسال در طهران مصاحب و مؤانس استاد فقید وحید دستگردی بود . وی بمجمله ارمغان علاقه فراوان داشت و در اشعار حکیم نظامی هر کجا بمشکلی بر میخورد در حل آنها از وحید دستگردی استمداد میجست . پس از فوت وی همسر ارجمندش یکماه قبل یادداشت‌های اخیر او را که شامل دو مقاله فارسی (خاقانی و حافظ) و چند مقاله بزبانهای آلمانی و انگلیسی است توسط دکتر یرژی بچکا که از شاگردان وی و عضو فرهنگستان شرق شناسی است برای درج در ارمغان ارسال داشته است . اینک پس از چاپ یادداشت‌های مذکور شرح حال کامل او نیز زینت بخش صفحات ارمغان خواهد شد .

یکی از استادان قصیده و غزل که در هنر شاعری همپایه انوری است ، افضل الدین

بدیل بن علی خاقانی شروانی متولد بسال پانصد و پانزده هجری می باشد که بیش از هر کس دیگری بازادگاه خویش آذربایجان پیوند ناگسستنی دارد و بدون مطالعه دقیق اوضاع سیاسی و فرهنگی قفقاز شرقی ، شناسائیش امکان پذیر نیست . او را فرزند غیر شرعی و پدر واقعیش را عموی وی ، میرزا کافی الدین عمر بن عثمان طیب که معلم وی نیز بوده میدانند . اینکه در یکجای دیوان خود را و خانواده خود را به مریم و یوسف و عیسی تشبیه می کند ، امری اتفاقی نباید پنداشت . خاقانی پدر و قیم خود علی نجار را فراموش نمی کند و حتی قصیده‌ای را به وی تخصیص میدهد . بویژه از مادر خود که کنیز نسطوری نومسلمانی بوده و خاقانی اصول عقاید و مراسم و آداب مسیحیت را از وی آموخته ، با شور و مهر فراوان یاد می نماید . شاعر اطلاعات و معلومات خود را از مسیحیت که در ادبیات فارسی قرون اسلامی نادر است مرهون مادر و محیط خود میداند . دیوان خاقانی سرشار است از نکات خاص مسیحیت که با افکار و عبارات ویژه اسلام بهم می آمیزد . در دیوان او حتی متون ادعیه مسیحی نیز نقل گردیده است در هیچ مکان دیگری جز ماوراء قفقاز که هر دو این مذاهب را در دامن می پرورانده ، این اشعار نمی توانست بوجود بیاید . از دیوان او چنین برمی آید که خاقانی در تفلیس نیز بسر برده و با زبان و فرهنگ گرجی نیز آشنا بوده است . دوران کودکی شاعر در فقر و تنگدستی و خفت گذشته است . اگر عمویش که طیب و عطار و مرد روشن فکری بوده ، او را عربی نمی آموخت و به استعداد و هوش کم نظیرش توجه نمی نمود ، کودک در خانواده پیشه‌ور چون درختی جنگلی خود روی بارمی آمد .

فرا گرفتن سایر شعب علوم آنروزی در روح خاقانی تأثیر عمیقی بجای گذاشته است . غزلها و شعرهائی که در عنفوان شباب با تخلص « حقایقی » سروده شده ، نام شاعر جوان را در محیط محدود زندگی زبانزد خاص و عام ساخت و شاعر بعدها در

دوران کمال و پختگی بخاطر شعرهایش بحسان العجم ملقب گردید . و چون ابوالعلاء گنجوی اورا بشاگردی پذیرفت ، چنان براو دل بست که دختر خود را بزنی بوی داد دختری که یکی دیگر از شاگردان ابوالعلاء ، فلکی شاعر ، خواستار مزاجتش بود و هنگامیکه ابوالعلاء که سمت ملك الشعرائی وسیدالندمائی داشت اورا به شروان شاه ابوالمظفر خاقان اکبر منوچهر بن فرویدن معرفی کرد ، شاعر به خاقانی متخلص میشود ولی این موفقیتها رشك پدرزن را سخت برمی انگیزد ، وامیدهای شاعر جوان نقش بر آب می گردد و وی از مقام والای خود سقوط می کند . پدر شرعی نجارش مجبور میگردد که داروندارش را بفروشد ، خوراك و پوشاك فرزند و خانواده اش را فراهم سازد و میکوشد تا شاعر را بحرفه و پیشه خود ترغیب کند چنین است جریان مشاجرات و اختلافات شدید بین این دو شاعر تا اینکه خاقانی ابوالعلاء را به پیروی و گرایش به حسن صباح ، رهبر فدائیان اسمعیلی ، متهم میسازد ، اتهامی که دردیده امرای اهل سنت بسی نابخشودنی مینمود . تقنین دورانی بحرانی بوجود میآورد : فلکی رقیب خاقانی درخواستگاری ، و دشمن سرسخت او چیزی نمانده بود که درین گیراگیر و محیط شاپعه بافی جان خود را ازدست بدهد . با اینهمه ، بیوفائی که مکرر در مکرر به خاقانی نسبت داده میشود اساسی ندارد ، زیرا برای دفاع از حیات خویش در مبارزه ای که در گیر شده بود راهی و چاره ای جز این نداشت و متهم ساختن ابوالعلاء به الحاد ممکن است محض کینه توزی نبوده و از ایمان راسخ خاقانی به تسنن سرچشمه گرفته باشد . خاقانی در جستجوی پناهگاه و حامی دیگری بود و بدین منظور به دربار علاء الدین آتسز خوارزمشاه توجه نمود ، اما رشید و طواط راه را بر او بست . جواب مؤدب و طواط را خاقانی با غزل و هجا پاسخ میدهد و هر چند بزودی پشیمان می شود ، ولی مناسباتش با طواط همچنان تیره باقی میماند . با هر گ عمویش در سال پانصد و چهل

و پنج که سرپرست و استاد وی بود خاقانی در صد گوشه گیری از خلق می افتد . بعدها نیز تمایلی از او طلبی در او پدیدار می گردد . ولی تنها در پایان عمر است که این از او طلبی صورت تحقق می پذیرد کوشش وی برای ورود در جرگه شعرای دربار سنجر نیز بجائی نمی انجامد ، توضیح آنکه خاقانی تاری بیشتر نرفت ، زیرا خرابی امپراطوری بزرگ سلجوقی بدست ترکان غز تمام خواب و خیال او را نقش بر آب کرد خاقانی ظاهراً بیایمردی پادشاه گرجستان دیتمتری اول اجازت می یابد و در سال پانصد و پنجاه و یک تا پنجاه و دوسفری به حج می رود . در اثنای این سفر در اصفهان و بغداد رحل اقامت می افکند . در بازگشت در اصفهان با نامالایمات بزرگی مواجه می شود ، زیرا مردم شهر در اثر هجوی که مجیر یلقانی سروده و بوی نسبت داده بود بر او می شورند شهرت هر لهای گزنده خاقانی در دل حساس مردم اصفهان جای شبهه ای در صحت انتساب این هجابه خاقانی باقی نمی گذاشت . خاقانی با قصیده بلند بالا و غرائی آنان را تسکین میدهد و قصیده جعلی را توضیح میدهد .

ره آورد سفر حج تحفه العراقین است که بسبب نسبت ساده و روان و نزدیک تر بفهم توده مردم سروده شده است و اولین سفرنامه فارسی است که در مثنوی بنظم در آمده است . اندکی بعد از مراجعت در سال پانصد و پنجاه و چهار خاقانی بزندان می افتد و از این واقعه در قصیده حبسیه خود شکایت میکند . تذکره های شعرا تقصیر را متوجه خاقانی میدانند . اما علت این امر را اغتشاش و هرج و مرجی میدانند که بعد از مرگ شروانشاه منوچهر در سال پانصد و پنجاه و چهار تا پنجاه و هفت روی داده است . گویا خاقانی بایستی سیاست Tamara بیوه امیر متوفی را که میخواست فرزند کهنتر خود محمد رکن الدین تقان یرفت را در جای فرزند ارشد اخیستان به تخت بنشاند نپذیرفته است .

یکی از منابع و مدارك با ارزش و مطمئن قصیدایست که در سال پانصد و شصت و چهار سروده شده و Nilelovsky برخلاف رأی سایرین ممدوح آنرا امپراطور روم شرقی Manuel Komsenos (۱۱۸۰-۱۱۴۳) دانسته و ندرقیبش و پسرعمویش Andronikos . از این قصیده چنین برمیآید که خاقانی از شیروان از طریق گرجستان به قسطنطنیه بدربار امپراطور روم شرقی رفته است .

در این قصیده از مسائل مذهبی سخن میرود که در آن روزگاران روم شرقی و دنیای مسیحیت اورتودوکس را تکان داده بود ، مانند تفسیر آیه انجیل یوحنا که میگوید: بسوی پدر خویش باز میگردم ، زیرا پدر من از من بزرگتر است .

خاقانی از نظرات شورای مذهبی که تحت نفوذ Manuel و مخالف عقاید آندرونیوکوس بود پشتیبانی نموده است . این مدرک جدید و غیرمنتظره درباره بیژانس شناسی که از قلم يك شاعر ایرانی بدست ما رسیده است برای مفسرین اسلامی مطلقاً نا مفهوم مانده بود .

آندرونیوکوس که نفی بلد شده بود و با زوجه خود Theodora به ماوراء قفقاز نزد پادشاه گرجستان Giorgi سوم (هزارویکصد و پنجاه و شش تا هشتاد و چهار) رفته است بعداً با خاقانی روابطی بهم میزند که بسیار جالب توجه است .

در گرجستان موکب نامبرده را با تجلیل تمام پذیره میشوند و وی نیز بنوبه خود در نبرد گرجستان و شیروان بر ضد روسیه که به ماوراء قفقاز تاخته بود (پانصد و شصت و نه هجری مطابق هزارویکصد و هفتاد و سه میلادی) نقش بسزائی ایفا مینماید . شاعر که روابط نزدیکی با قسطنطنیه بهم زده بود ، خواه ناخواه نمیتوانست عکس العملی از خود نشان ندهد .

در یکی از قصایدش که دومین قصیده در مدح امپراطور روم شرقی است خاقانی

آندرونیکوس را یگانه شیر مرد میدانی توصیف میکند که قادر است لشکر روس را درهم بشکند و حتی اورا شایسته ترین مدعی تاج و تخت امپراطوری میخواند. ادعائی که آندرونیکوس هیچگاه در نیل بدان از کوشش باز نایستاد .

در طرز تفکر خاقانی دگرگونی کامل روی داده بود که علت آن گذشته از وجه نظر ضد روسی آندرونیکوس بدون تردید ناخرسندی شاعر در دربار اखستان و شیروان بود که انگیزه دائمی وی برای گریز از آن سرزمین بود . خاقانی در شخص آندرونیکوس پشتیبانی آتی دهقانان را پیش بینی نمیکرد .

شاعر سفر حج را برای خروج از آن ناحیه بهانه میکند (پانصد و هفتاد) ظاهراً در این امر باز بستگان امپراطور روم شرقی شفاعت مینمایند ، گو اینکه خاقانی خواهر و مادر اखستان را نیز واسطه می انگیزد و در سال ۵۷۰ شاعر با وظیفه سیاسی از طرف آندرونیکوس عازم عراق میشود و به بهانه حج بار عزیمت می بندد . مدتی در بغداد سر میرد و با وجود دعوت خلیفه از خدمت اوسر باز میزند . آشنائی شاعر با فرمانروای دربند ، سیف الدین ارسلان مظفر محمد که خاقانی بعد از عزیمت از شیروان قصیده ای در شش قسمت در ذم و قدح ستمکاران بدون ذکر نامی برایش میفرستد از این زمانست .

اگر تاریخ نظم قصیده را درست فرض کنیم باید قبول کنیم که در این قصیده به اखستان سخت تعرض شده است .

پس از بازگشت طولی نمی کشد که مرگ فرزند شاعر رشیدالدین در سال پانصد و هفتاد و یک قلب اورا جریحه دار میسازد . در قصیده ای که در مدح قزل ارسلان در سال پانصد و هفتاد و شش سروده است تأثر شدید و شوربخشی شاعر از ناکامیها و ناملایمات دیگری نیز خبر میدهد .

کوشش های خاقانی برای فرار از محیط شیروان شدت مییابد اما با ناکامی مواجه میگردد. هرچند اخستان چندان روی خوش بدو نشان نمیداده با وجود این از دست دادن وی بیمناک بوده است. خاقانی را بازهوی خراسان درسر میافتد. خراسان در آن هنگام دردست خوارزمشاه بود و بعلت درگذشت وطواط (پانصد وهفتاد و سه) جانشینی مقام وی میسر مینمود. در پانصد وهشتاد خاقانی به تبریز میرود و از تبریز به بغداد و بعضی نواحی دور و نزدیک سفر میکند ولی مقرر اصلی او تبریز باقی میماند. ازین دوران هم مقداری شعر دردیوان یافت میشود ولی هنوز بر ما مسلم نیست که بجز شاعری بچه کار دیگری دست زده است. در تبریز هشت مرثیه در رثای زوجه اش که در شیروان فوت شده بود میسراید و خود نیز در انزوا دوران زندگی را در سال پانصد و نود و پنجم باحتمال قوی در تبریز به پایان میرساند.

تمام کوشش ها و سراسر نشیب و فراز زندگی خاقانی در قضایدی که برای کسب معاش در فرصت های مختلف به فرمانروایان دور و نزدیک فرستاده است با فصاحتی تمام انعکاس یافته است. یکی از خصوصیات دیوان خاقانی فراوانی منابع و مدارک در شرح حال خود شاعر است. *گناه علم انسانی و مطالعات فرهنگی*

محمد علی ناصح، بدیع الزمان فروزانفر و احمد آتش اولین کسانی هستند که با مطالعه دقیق سراسر دیوان شاعر و بیرون کشیدن مدارک و تکیه استدلال خود بر آنها شرح حال خاقانی را باز یافتند و خط بطلان بر تخیلات و افسانه هائی که تا آن زمان بدست ما رسیده بود کشیدند. اما تحقیقات J. M. Marr و K. Tchaykin و بالاخره جدیدترین تبعات مینورسکی نشان میدهد که ما هنوز در آستانه کار دامنه داری هستیم که با مطالعات جامع تر و عمیق تر دیوان خاقانی از مسائل دیگری پرده بر خواهد داشت. پیدا کردن سر رشته و جستجوی شرح احوال خاقانی یکی از پیچیده ترین

وظایف ادب شناسی فارسی میباشد .

خوشبختانه دیوان خاقانی منبع تاریخی بزرگی نه فقط برای درک زندگی خود شاعر ، بلکه برای روشن کردن تاریخ سرزمین هائی است که وی با مردم آنها سروکار پیدا کرده و یا در آنجاها بسر برده است . اما آب برداشتن از این چشمه کار آسانی نیست . تا کسی به تاریخ و فرهنگ عمومی قفقاز یعنی قفقاز اسلامی و مسیحی نظر نيفکند و روابط خاقانی را با قسطنطنیه در نظر نگیرد نمیتواند به کنه این مطالب پی برد . شاعر خود نه فقط بوسیله ایما و اشاره ، بلکه در بسیاری از ماده تاریخهای که کلیدکشف آن کنایات است دست یاری بسوی ما دراز میکند . اما این همه بعلت پیچیدگی سبک وی بسیار بگریج و سر بسته است . اینک در سایه کوششهای **D. Vilcevsy** فتح بایی در این زمینه صورت گرفته است .

یکی از خصوصیات خاقانی و شاید سایر شاعران مکتب آذربایجان ، ماده تاریخهای دو پهلویی است که هم تاریخ هجری و هم تاریخ میلادی را بدست میدهد . قصیده مشهور ایوان مدائن این موضوع را بخوبی روشن میسازد . توضیح آنکه به اشتباه همه آنرا از دوران سفر حج دوم می پنداشتند ، ولی ماده تاریخ دو پهلوی تاریخ دقیق نظم آنرا که در سال بانصد و شصت و یک هجری معادل با هزار و یک صد و شصت و شش میلادی صورت گرفته است معین میکند . از این رو خاقانی بروی خرابه های شهر مشهور با تحسر و دل خونین آنرا سروده است ، بلکه شش سال بعد از مراجعت از سفر حج در اقامت به قصیده مشابه بحتری (متوفی در سال دویست و هشتاد و چهار) آنرا بنظم کشیده است . درین قصیده خاقانی احساسات میهنی و با آمال ملت ایران را منعکس ساخته ، بلکه بطور عادی اشک تحسر بر ناپایداری زمانه ریخته است . از تمام شروح احوال خاقانی عدم آرامش دورانی که در آن بسر برده است بچشم میخورد .

شاعر بی‌وسه‌مینالد و شکایت می‌کند. گویانکه آن دوران از خصوصیات درخشان اخلاقی برخوردار نبوده با اینحال علت شوربختی شاعر را نباید فقط در محیط ناهنجار جست. نمیتوان گفت که از هدا یا وانعام شروان شاهان بهره‌مند نمی‌گردیده است، بویژه منوچهر که نسبت باو نظر لطف داشته است و اخستان نیز او را نزد خود فرا خوانده است.

اما خاقانی اینها را نیرنگ و فریب میدانسته و پیوسته در صدد فرار و جستجوی مفری مناسب‌تر بوده است. کلید درک خصوصیات اخلاقی شاعر نابغه را باید در زود رنجی و درون بینی‌اش جستجو کرد. خاقانی شاعر قصیده سرا و مداح است ولی نه به مفهوم معمولی آن. او ناظم نیست بلکه شاعری واقعی با شخصیت هنری ممتاز و یکی از پربنوع‌ترین سرایندگان است. اشعار او در ظاهر در کمال بفرنجی و پیچیدگی است. این خصوصیت اشعار او را در پشت حجابی دست‌نایافتنی می‌پوشاند و فقط از طریق تفاسیری که تعدادشان زیاد نیست میتوان به درک آنها توفیق یافت. خاقانی که دانشمندی بی‌بدیل بود تمام اصطلاحات علمی و معلومات آن روزی را بخاطر فصاحت و بلاغت پررنگ و نگاری در اشعار خود بکار میبرد. او نه تنها شاعر بلکه دانشمند است. اما از آنجاکه پیش از همه چیز شاعر است دانش را بخدمت شعر در آورده است. بفرنجی اشعارش از اینجا ناشی میگردد نه از فضل فروشی یا هنرنمایی متکلفانه. اشکال اشعارش زائیده اندیشه دانشمندیست که فهمش از خواننده همپایگی علمی میطلبد. این سبک در قصاید وی نیز مانند اشعاری که مبین شور و حال احساسات اوست مانند مرثی در مرگ فرزند و زوجه و یا قصیده در گذشته شدن دانشمندی در ترکتازی‌گران و قصیده پر حال ایوان‌مداین و اشعاری که از تنهایی، از بیوفائی و زندان‌گله‌میکند دیده میشود. توصیف‌های او از طبیعت مخصوصاً از طلوع و غروب آفتاب با شکوه قفقاز، زادگاه شاعر کم‌نظیر است. وجود حال عاشقانه کمتر بروز میدهد و از خداوند معشوقی ساختن مفهومی است که

در نزد او مطلقاً بیگانه است .

وی در لغت‌هایش نمی‌خواهد بیهوده بستاید و بدان بسنده کند بلکه زبان به بند و اندرز می‌گشاید . در هجا و طنز نیز زبان گزنده دارد . خاقانی بیشتر به عرفان و دین توجه دارد تا به حکمت و فلسفه . هر چند خاقانی دارای شیوهٔ سخنوری خاص خود است که از مکتب عراقی و آذربایجانی نشأت گرفته ، لیکن در اول کار خود در قصیده سزائی از سنائی پیروی کرده است . وی شعرای بزرگ سبک خراسانی مانند منوچهری را می‌شناسد و می‌ستاید و آرزو دارد که در صنعت شعر از عصری هم پیشتر بتازد . اوزان کوتاه که از خصوصیات خاقانی است بقصاید طولانی جریان تند میدهد . ترجیع مطلع قصاید او را به ترکیب بند نزدیک میکند ولی ترکیب بند مشکلی از شعر که خاقانی نیز فراوان بکار میبرد . ترصیع و ردیف را که گاهی برایش خالی از اشکال و تکلف نیست می‌پسندد . سبک غزل را هم برای تغزک و هم برای مرثیه سزائی بکار برده است . آتش معتقد است که خاقانی اولین کسی است که در ادبیات فارسی شکل کلاسیک غزل را به کمال رسانده است . بعقیدهٔ من این حکم را دربارهٔ غزل انوری و یا نظامی و شاید دیگران نیز بتوان کرد .

آنچه خاقانی را در مقدم صفوف شعرای فارسی زبان قرار میدهد استادی او در سخن و سخنوری ، ترکیب حکمت عمیق و شعر دلکش ، گریز از جهان خارج به اقلیم پرفسای نفس خویش و شخصیت ممتاز و فرید است . خود سنائی‌های مکرر از زبان چنین سراینده‌ای آواز دهل نیست زیرا در دست چنین استاد قصیده سزائی پرو بال می‌گشاید و به اوج کمال میرسد . متأسفانه قصیده سزائی هنری است محدود بخواص . هنر وی نه تنها تأثیر بزرگی در رشد آتی مدیحه سزائی داشته است بلکه بنظر میرسد که مولوی نیز در غزلیاتش اقتفا به نسیب‌ها و غزلیهای خاقانی کرده باشد . از

طرف دیگر دو بیست سال بعد حافظ از لحن قلندرانه و لا ابالی بعضی اشعار خاقانی استفاده کرده است .

ولی اینهمه که گفته شد قلب واقعی خاقانی و شخصیت او را بتامی نشان نمیدهد اندیشه واقعی او را نه در مدایحش بلکه در جای دیگری مانند قصاید گمنام تر و مرثیاتی اش و تهنیت دوستان و نزدیکان و خویشان خود که اغلب از پیشه‌وران و شعرا و سایر توده‌های پائین جامعه شیروان بوده‌اند باید جستجو کرد . خاقانی واقعی را در آثاری که نه بخاطر سود سرائیده ، بلکه زائیده صفای قلب و عواطف بی‌شائبه و بی‌خدشه و بی‌ریای اوست باید یافت . در غزلهای روان و رباعیات و قطعات او که گاهی به قله انسان دوستی اوج میگیرد و کمال مطلوب شهریان قرون وسطی خاورزمین را منعکس میسازد در آن آثار کمتر معروف است که میتوان به افکار واقعی خاقانی دست یافت .

اندرز

کسی که دروغ بگوید از همه کس بترسد . کسی که حفظ الغیب احباب خود نکند محل وثوق احدی نگردد . کسی که عمداً تخفیف شأن مردم کند ذلیل گردد . کسی که در ادای امانت قصور کند بضلالت افتد . کسی که در وقت توانائی تعدی کند زیر دست فرومایگان شود . کسی که ناکسی را بر عزیزان تفوق دهد در انظار حقیر گردد اگر چه سلطان مقتدری باشد . کسی که خود پسند باشد هرگز اخدی با او موافق نشود و بیکس ماند .

صفیعلی شاه